



من در شعرهایم می دمم پروانه می نشوند تو برای دفتر خاطراتت خشک می کنی!

احسان پریسا

من در شعرهایم می دمم پروانه می نشوند تو برای دفتر خاطراتت خشک می کنی!

سعید بیابانکی

بهار بود و دلم فصل بی ترانگی اش زرد بود تن من گرم مهربانگی اش کسی نبود کسی لایق غم دل من کسی که دل بسایرم به بیکرنگی اش در انتظار قدومش آثار دیده ی من رسیده است به جشن هزاره دلی اش

شبیهِ رد قدم های موج بر ساحل به جای ماندن بر این شانه ها زنگانی اش نه من نه او نه شما شاعر این زمانه کسی است که تکه پاره بودنش بغض های خاکی اش

فاضل نظری

گاهی شرار شرم و گاهی شور شبداپی است این آتش از سر هر که برخیزد تماشاپی است دریا اگر سر می زند بر سنگ چرخ دارد تنها دواي درد عاقلک ناشکیبای است زیبای من! روزی که رفتی با خودم گفتم چیزی که دیگر نخواهد گشت زیبای است بر مرا از چشم هایم می توان فهمید این گریه های ناگهان از نوس رسوایی است این خیره ماندن ها به ساعت های دیوای نمرین برای روزهایی که نمی آید است شاید فقط عاشق بداند او چرا تنهائست: کامل ترین معنا برای عشق تنهائی است

مهدی مظاهری

مگر دنیا را به مگر ی ناز می تاثیر کن زندگی تغییر خواهد کرد... بس تغییر کن زنده ام یا آرزوی مرگ ، زیرا گفته ای مرگ از آرزوی زنده بودن سیر کن! شیر از شرمندگی ی چشمان اوها نخواه با نهای کن خوشتن را با مرا زنجیر کن هر چه ماندم چشم در راه تو عاشق تر شدم چشم در راهم ، بیا... اما کمی تاخیر کن

تغمه مستشار نظامی

بگو ستاره تابد ، برنده پر نرزد که عاشقانگی ات را ، کسی نظر نرزد صدای شیشه ی اسباب بی سوز، ای کاش نمک به قلب پر از زخم ، بیشتر نرزد به پیشانی شهیدان قرشته ای آمد ، گاهواره ی اصغر ، بگو که سر نرزد عموی تشنگی آمد ، سیر بیابور عشق که خصم بر تن صد پاره اش دگر نرزد اگر خیمه ی زیند ، سراچه ی درد است بگو که لشکر غم بیش از این به در نرزد سکوت دشت پس از سور و شادی دشمن چگونه شعله ی حسرت به هر جگر نرزد در آتش غمت اسپند دود کرده دلم که عاشقانگی ات را ، کسی نظر نرزد

سیند محسن خاتمی

سرگذشتم گرچه از تکرار رسوایی پُر است سینه ی من هم چنان از شور شبداپی پُر است عصر دلنگانی است... گول این هیاهو را نخور ازدمان شهر از آبیوه تنهائی پر است! برگی از شاخه به خاک افتاد، می بینی رفیق! فصل یابیز از تصاویر تماشاپی بر است عشق تو در سینه ی من؟! ادعای مشکلی ست بر که ای کوچک که از امواج دریایی پر است... دست خالی مانده ام هر چند در شام فراتی... سینه ام از شوق آن صبحی که می آید، پُر است...

محمدسعید میزایی

یک اسم، یادگار کسی که تو نیستی اسمی به اعتبار کسی که تو نیستی زندان - هزار و سیصد و پنجاه و پنج - مرد عکس شماره دار کسی که تو نیستی در پارک، صندوق کنار تو خالی است در فکر او، کنار کسی که قوتیه نیستی مرد میاله - ساعت بیپرده - شهر کج یک زن، در انتظار کسی که تو نیستی... تو مردی و چند بوند اولک آن طرفتری او رفته بر مزار کسی که تو نیستی نفرین به روزگار تو که نیستی کسی! نفرین به روزگار کسی که تو نیستی!

ایمان مختار

ایمان مختار زیر یکی از تیرهای برق جهان آنجا که امید نور عبت نیست که این کوه ها فرمول آفتاب بی چرغی جهانند

علیرضا بدیع

آورد است ایمن چشم ساهمت بغین به من هم آفرین به چشم تو ، هم آفرین به من من ناگزیر سوختم ، چون که زل زده ست خورشید تیز چشم تو با دره بین به من باران راستین مرا می دهد نشان این مارهای سرزده از آستین به من تا دست من به حلقه زلفت مزین است ، انگار داده است حلیمان نگین به من محدوده ی قلمرو من چین زلف توست از عرش تا به فرش سیده ست این به من

غلامرضا طریقی

اگر حتی نباشی، دنیا ادامه دارد! دردا که درد امروز فردا ادامه دارد بعد از تو خاطرات ماندند تا بدنام گیم به شکل کاپوس رویا ادامه دارد اسانه چون خود عشق پایان نمی پذیرد حتی در آن تفرق نیما ادامه دارد صدعا محال هر روز چین می خوردند اما تا جدیدی ی چون هست لیلا ادامه دارد شب است بی تو در این کوچه های بارانی و پلک پنجره ای در تب پریدن نیست حسود نیستم اما خودت ببین حتی چراغ خانه مهتاب بی تو روشن نیست مرا ببخش اگر گریه می کنم وقتی نوشته ای که غزل جای گریه کردن نیست زنی که فال مرا می گرفت اشب گفت برنده بگرد عبور است فکر ماندن...

مژگان عیساوی

سفر بهانه خوبی برای رفتن نیست نخواستن نبریم دلم که آهن نیست نگو بزرگ شدم گریه کار کوچک هاست زنی که اشک نریزد قبول کن... زن نیست! خیر سریده خ که جای تو راحت است آنجا قرار نیست جبرها همیشه... اصل نیست! شب است بی تو در این کوچه های بارانی و پلک پنجره ای در تب پریدن نیست حسود نیستم اما خودت ببین حتی چراغ خانه مهتاب بی تو روشن نیست مرا ببخش اگر گریه می کنم وقتی نوشته ای که غزل جای گریه کردن نیست زنی که فال مرا می گرفت اشب گفت برنده بگرد عبور است فکر ماندن...

عادل سالم

باران ببار پنجره ی بسته وا شود اینجا برنده ای ست که باید رها شود تا کی برنده باشد و دریند و بی دلیل وانده ی میان زمین و هوا شود درد دیمان، بالای زمین، ریخت در دلش تا هیجان مجسم درد و بلا شود زل می زند به آبی آن دورها مگر قدری از این سیاه مداوم جدا شود می داند او که این همه دیگر غریب نیست روزی اگر برنده ی آن دورها شود

حمیدرضا شکارسوری

رد پایم را برایت به ارب می گذارم اما دخترتم تو راه خودت را برو!

کبری موسوی قهفرچی

ماهی قرمز بمان، حتی اگر بد بگذرد می رسد روزی که این دریاچه از سد بگذرد در پی این مرگ تدریجی تولد نیز هست ماه گاهی لازم است از هرچه دارد بگذرد بی تو ای اوچ و فرود دینفا! جذاب نیست داستانم حول اول شخص مفرد بگذرد آه نه! تو قصد دریا داری و انصاف نیست رود در آغاز راه از خیر مقصد بگذرد ماهی زندانی! اما تلخ است وقت پیش از این بین این دیوارها، می رفت و آمد بگذرد گرچه هر سنگی برای رود، کشف تازه ای ست مایه ی رنج است هر چیزی که از حد بگذرد

سید علی لوانسانی

نگذار باز از سفرت بی خبر مرا یک بار هم اگر شده با خود ببر مرا شکر خدا که گریه ی سیری نصیب شد هر بار تشنه کرد غمات بیشتر مرا سر را به دامت بگذارم اگر، سر است دامن چو می کشی، به چه کار است سر مرا یک بار جای این همه زخم زین زدن راحت بگو که دوست نداری دگر مرا آه ای خیال دور که آوارات شدم یک شب بیا به خانه ی خوابت، ببر مرا

رسول یونان

مهمانی تمام شده اما مهمانان همچنان در حیاط ایستاده اند هیچ کس دوست ندارد به تنهایی اش بر گردد مامین ها در تاریکی پارک شده اند...

علی داوودی

باید که لجه ی کهنم را عوض کنم این حرف مانده در ذهنم را عوض کنم یک صبح تازه را بسیرم از آفتاب شمع قدیم سوختم را عوض کنم دارم میان مقبره ها راه می روم شاید هوای زمیستم را عوض کنم بردار شعر های مرا، مرهمی ببار بگذار وصله های تم را عوض کنم بگذار شاعرانه بسمیر از این سرود از من نخواه تا کفتم را عوض کنم من که هنوز خسته ی باران دیشم فرصت بده که پیرهمن را عوض کنم

گرویس عبدالملکیان

و داستان غم انگیزی ست دستی که داس را برداشت هم که دستی ست که روزی در خواب های مزرعه گندم کاشت

سید وحید سمنانی

برای من که ترم از قفس پری بفرست اگر نه... یکدو نفس پال باوری بفرست برای عشق چنین شهر جای محدودیت ست برلم از ورق دشت دفتری بفرست دو بغض چشم مرا میزبان باران کن تو است دامن من... دیدنی تری بفرست! تو تا «عزیز» می راد و چاه هر دو یکی ست هنوز منتظرم، نابرداری بفرست! خیال خالدم از نور و پنجره خالی ست میان بسته ی دیوارها» دری بفرست دلم گرفته از این آسمان بی پیغام دلم گرفته... برام کپورتی بفرست

آزاده زارعیان

بیخجال تازه خردماد برایش مراقب میوه های مانده باشد محافظتی... تقویمی... از روزهای نایمه نگهداری کند هوای خانه را دارم در طول روز فکر می کنم به او هر شب سر می زدم به آن

علیرضا عباسی

در حوصله برف نیست ساعتها روی زمین نشیند به آفتاب زل بزند خیابان ها آب می شوند با مشتیی برف پای درختی در انتظار سرودی کوچک روزهای دیگری از پنجره می گذرد سرود کوچکی را می شنوم آن چنان که هر انسان دیگری هنگام دوست داشتن

پونه ندایی

دینب ستارای به دستم چسبید با صابون شستم نرفت با لیف ساییدم نرفت دستم را تا صبح در آب گذاشتم تا خیس بخورد بلکه کنده شود وقتی از خواب بیدار شدم ستاره بر دستم درجعی بود برای دیدار با کچکشان ها

قاسم طوسی

بی تابم و خواب ندارم اگر غیر این است که نیست به خورام بیا و ببین چندین چراغ از شب من حرف می زند و چندین کتاب باز از گفتگو می من و دیوار برده بر می زند با این همه وقت با عکس تو دیدار می کنم همه را بیدار می کنم حتی بی تاب را که در سرم تاب می خورد

Advertisement for 'دبیر صفحه شعر: محمد شیرازی' (Poetry Editor: Mohammad Shirazi). Includes contact information: Haghnavard@gmail.com and a photo of the editor.